

۱- «نخست وزیر به سیستان زادگاه رستم رفت»

۲- «هویدا به هر کجا مسافرت کند، خود را اهل آنجا معرفی میکند!»

عصائی - «چو فردا بر آید بلند آفتاب»

من و مردم و نطق پر آب و تاب!





روان عامل آتش سوزی - جدال قضی در دادگاه
سود را فرستاده خدا معرفی کرد - جراید
کا کا بهروهان - حالا این دیگه ادعای «خدا نی» هم مبه ۹۴.

واژۀ جدید!

- يك خبر مهم - ميخوان
زبان فارسی را از واژه های بیگانه
پاك كنند .
- خوب ، اونوقت ما بجای
« ترافيك » چه كلمه ای باید استعمال
كنیم ؟
- والله نمیدونم - لابد
« شلم شوربا » !

رهائی یکر به !

امر خانه سازی برای خانه بدوشان
به میمنت و مبارکی صاحب يك برنامه
« ۲۵ ساله » شد و موجبات خشنودی
كسانیكه از اجاره نشینی و نق و نق
صاحب خانه ها بستوه آمده بودند كاملاً
فراهم گردید زیرا ۲۵ سال یعنی يك ربع
قرن و « یکر به » راهم بهر نحوی كه
باشد میشود تحمل كرد مخصوصاً كه این
« یکر به » برای بی دست و پا ترین
خانه بدوشان هم « بیست دقیقه ! » نخواهد
شد ! « شكرشكن »

ضد عرقیات

« فلانی »

ی همه مستی ز تو پیدا شده
بر نشین علمت هر چه لات
فچه سلامت نپذیرد توئی
كه بنوشد ز تو يك استكان
بتول تودانش و بیش ربای
كه شد از نشئه تولول تول
عقلا سلب شعور از تو شد
تو پدید آمده چاقوكشی
م مرید تو بود : الكلی
لكه نداده است ز مستی تمیز
لو اگر عشوه كند پیش او
نظر مست ، خدیجه سیا !
ش درین دوره میخوارگی
سنگ خرد ، خرد كند شیشه ات
خشك شود در همه جا ریشه ات

اسرار كائنات !

مجلات علمی دنیا در شماره های اخیر خود بیشتر روی
مسئله تكيه کرده اند كه با تسخير كره ماه بزودی اسرار
كائنات فاش خواهد شد .

ما ضمن ابراز خوشحالی از این مسئله به مشتر كین تلفن
ران مژده میدهم كه بمجرد فاش شدن اسرار كائنات این سر
گه هم برای آنها فاش خواهد شد كه چرا بخصوص صبح هاتاشماره ای
میگیرند تلفنشان مثل كبوتر بغیو ميكند ! ؟ چون این مسئله
جزء اسرار كائنات است !
« باستانی كار »



بزودی نرخ مكالمات تلفنی زیاد ميشود
نرخ تاكسي تلفنی ارزان شد - جراید
اولی - چرا نرخ تاكسي تلفنی رو ارزون كردند ؟



وزیر آب و برق گفت : کشور ما برای
۴۰ تا ۵۰ میلیون نفر آب دارد .
كاكا - ولی نگفتی واسه کی ها تون داره ؟

معامله پای پای

در خبر است كه میخواهند بزودی از زندانیان در كارهای
كشاورزی استفاده كنند .

البته فكر ، فكر بسیار خوبی است ولی فراموش نشود
كه تا وقتی كه در امر كشاورزی ما « دیمی كاری » و « بامید
باران بودن » رواج دارد متقابلاً از كشاورزان هم بعلت
بدھكاریهایی كه پیدا میکنند باید برای امور زندانی استفاده
شود تا يك معامله پای پایای صورت گرفته باشد !

زن - اگه گفتی لذت پیاده روی رو آدم کی میفهمه ؟
شهر - وقتی « گفتنی » باشه





سرمد عالم توفیق...

تلاش خدا پسندانه برای برقراری صلح و آرامش!

جارو جنگالی که اخیراً ینگه دنیایی ها بر سر معامله جنگنده های میراث، چه مستقیم و چه غیر مستقیم در دنیا سرازیر انداختند اگر چه، دولت فرانسه را از فروش این هواپیماها به لیبی منصرف نکرد ولی حداقل این قلع را دربر داشت که بما فهمیدند اگر دولت ینگه دنیا مصالح های جنگی و مخرب در اختیار اسرائیل بگذارد نه تنها بازرگانی جنگ درخاورمیانه وسیع تر نمیشود بلکه به استقرار صلح قابل اعتماد و بردوام در این منطقه نیز کمک مایه بانی میکنند ولی برعکس اگر دولت دیگری اسلحه به دولت های همجوار ممالکی که با اسرائیل در حال جنگ میباشد، بشروشد چنان خدشهای بر دیگر صلح و آرامش وارد میشود که برطرف ساختن آن از محالات است!

البته توجه دارید که قصد کاکا از مطرح ساختن این مسئله جانبداری از معامله اسلحه نیست چون کاکا مخالف اولیه تسلیحات جهانی است اعم از دول بزرگ و کوچک، و اعتقاد او در مورد جنگ های محلی که هر چهار صباح در نقطه ای از دنیا راه می افتد اینست که اسلحه فروشان دنیا بخاطر فروش اسلحه شان آنها را راه می اندازند یا دامن می زنند و پولی که باید صرف فرهنگ، بهداشت و رفاه مردم شود بجیب خدای باری خود سرازیر میکنند. ولی کاکا میخواهد این نکته را با ثبات برساند که معامله تا معامله زمین تا آسمان فرق دارد و بعبارت ساده تر یک معامله اسلحه پدر صلح و آرامش را در می آورد و یک معامله اسلحه جای تخریب و برادر کشی، صلح و سلامت ببار می آورد! اگرچه این مسئله برای بعضی ها قابل قبول نیست و قطعاً خواهند گفت چطور ممکن است یک دولت با فروش اسلحه، در منطقه ای صلح برقرار کند و یک دولت دیگر ارتکاب همین عمل، صلح را از بین ببرد، ولی اشخاصی این قبیل باید بدانند که نیت وقتی پاک باشد همه کارها درست خواهد بود... و دولت ینگه دنیا هم چون نیتش پاک است (!) و هر وقت میخواهد در منطقه ای اسلحه توزیع کند با خلوص نیت چشم هایش را می بندد و میگوید: «خدا یاد این منطقه صلح و آرامش را مستقر فرما...» همیشه معاملات اسلحه ای او موجب از بین رفتن جنگ برقراری آرامش میگردد ولی سایرین چون چنین تقاضایی خدا نمیکند نتیجتاً همیشه باعث وسعت پیدا کردن دایره جنگ و خونریزی میگردند!

سارق شرابخواری بحالت مستی وارد مسجدی شد و بنماز نشاند. لحظه ای بعد بوی شراب از دهانش متصاعد شد بهشام مردی که در کنارش مشغول ادای فریضه بود، خورد و فوراً نمازش را قطع کرد و فریاد برآورد برادران من، این مرد که در کنار من ایستاده شراب خورده و بحالت مستی به مسجد آمده است. برادران دینی نیز نماز خود را قطع کردند و در مقام تنبیه مرد شرابخوار برآمدند. سارق وضع را نا مساعد دید با عجز و التماس گفت: مرا ببخش من برای خواندن نماز به مسجد نیامده ام تا هنگام امت کرده باشم، من برای این به مسجد آمدم که کفشهایم با کفش یکی دیگر عوض کنم!

دولت ینگه دنیا نیز اگر اسلحه در اختیار اسرائیل ندارد در واقع هنگام حرمت یا دهن کجی به صلح و آرامش نیست بلکه میخواهد کفش های خود را عوض کند یعنی کفش های بنجل خود را بفروش برساند و لذا نیتش پاک است و مولای درزش نمیرود!



★ اطلاعات: یک مقام انگلیسی گفت اگر ناوچه های فراری اسرائیل به آب های انگلستان میرسند توقیف میشوند.

کاکا: اونجای آدم دروغگو... مگه جبل الطارق مال انگلیس ها نیست؟

★ کبهان: برای رفع مشکل کمبود گوشت، گوشت منجمد سه برابر عرضه میشود.

توفیق: به مرگ میگیرن که مردم به تب راضی بشن ها!

★ ندای ایران نوین: هویدا گفت در حزب ایران نوین پنجره های بسته باز شده است.

انگولکچی: خب، پس الحمدالله از این بیعد اعضا از پنجره هم میتونن فلنگ رو ببندند!

★ جوانان: آمریکائیا پس از ترک ویتنام به مریخ میروند.

ممولی: و کرمشان را آنجا میریزند!

★ اطلاعات: معاون وزارت دارائی به مأمورین مالیات گفت مالیات ناحق از مردم مطالبه نکنید.

توفیق: اینو به رئیس بگو!

★ بانوان: دختران دانشجو گرفتاری کمتری دارند.

انگولکچی: خیال میکنی «گیر آوردن شوهر» گرفتاری کمی به؟

★ کبهان: درباره معامله نظامی فرانسه با اعراب آمریکا از فرانسه توضیح خواست.

کاکا: مگه وقتی آمریکا به اسرائیل فاتحوم داد فرانسه ازش توضیح خواست؟!

★ هفتگی: بیک ایمانوردی گفت من یک کشتی گیر بودم و خاچیکیان مرا کشف کرد.

انگولکچی: خب خاچیکیان هم وجدانش از همین در عذابه!



« اکثر خیابانهای استان سیستان و بلوچستان خاکی است و بایک بازار تبدیل به باتلاق میشود »

عصانی:

« پس رخصتات کو؟ رستم - سوار شیم!... »

نعمت بی پولی!

کیستم من، کیستم! زحمتکشی با جیب خالی آدمی در عین بی پولی قرین بیخوابی مفلسی، آسایش اجباری آورده است بهرم خطاری بیغصه دارم در پناه بی ربالی! چون ندارم پول، تا اقامت بد نبال جیگر جون ایمنی دارم ز امراض شدید احتمالی چون ندارم پول تا هر شب روم در سینمائی هیچ دلخور نیستم از فیلم های آشغالی کاملاً آسوده ام از دست ارباب توقع چون نه گنج سیم و زردارم نه پستی خوب و عالی نه مقامات اداری قسمتم گردد که سازم کار مردم را خراب و کار خود را نامستحالی نه مرا کرسی نشین سازند تا مجبور باشم پاک کوری پیشه سازم یا کاری با آنکه لالی نه نصیبم میشود ماشین که پشت رل نشینم و زشلوخی در خیابانها شوم حالی به حالی در میان دم کلفتان ره نمی یابم که مردم آسمه از اعمال ننگین گروهی لایبالی فارغیم از دست دزد و ماجرای دزدگیری چون ندارم زینت آلات طلا و مبلو قالی با صدایم آشنا هستید، من آنم که هستم موسسم سرما بسوئی، موسسم گرما بلالی مرد منعم بهر صدها چیز صدها شکوه دارد مفلس ارباب شکوه دارد تاهاگاه از وضع مالی



« خروس لاری »

« بعد از بوده شدن ناوچه فرانسوی وسیله دولت اسرائیل پمپیدو ارسال اسلحه به اسرائیل را قطع کرد » - جراید فرانسوی:

« خودتون که میبینین، مادیکه چرا بفروسیم؟ »



«خرجی»... و «ولخرجی»!

پیرمرد باز نشسته ای که «خرجی» یکماهه خود را خرج و درمان خود و عیالش کرده بود از پیرمرد جهان دیده ای سید وجه تسمیه «خرجی» چیست؟ پیرمرد جهان دیده جواب داد: «خرجی» در اصل «خرجوی» بر وزن «مثنوی» بوده چون مثنوی هفتاد من کاغذ می شده «خرجوی» هم که هم وزن آن بوده هفتاد من بوده است! بعدها به مرور زمان، حرف «و» از وسط آن افتاده و تبدیل به «خرجی» شده است! عده ای هم می گویند «خرجوی» یعنی مقداری «جو» به یک «خر» در یکال مصرف می کند و اگر از آن کمتر به بدهند، بنای عروعر و داد و فریاد میگذارد.

پیرمرد باز نشسته وقتی که این مقدمه را شنید از ته دل می کشید و گفت: پس چرا وقتیکه وزارت کدائی سالهای سال ملغی از حقوق ما را عمداً یا سهواً بعنوان اشتباه در محاسبه بر فرمود و پرداخت ابداً جدایمان در نیامد و اصلاً ملتفت موضوع هم نشدیم؟

پیرمرد جهان دیده جواب داد:

حکایت کنند که در دوره قاجاریه مقصری را بمیدان بیدام می بردند تا سرش را از تن جدا سازند. همینکه جلوی امامزاده زید رسیدند مقصر با چابکی از دست مأموران راز کرده و رفت در امامزاده زید «بت» نشست. البته برای توجه داشته باشید که آنوقت احترام امامزاده ها را حفظ میکردند و مأمور دولت پایش را با نجاسات نگذاشت. بر غضب باشی وقتیکه دید کار بجای پارکی کشیده دنبال او رفت تا شاید بتواند با چرب زبانی او را از «بت» خارج کند. وقتی به در امامزاده رسید باو گفت: عمو جان، تو مرد سنی و پدرت مرد بودپا و نامردی مکن و برای چهارمقال خون ناقابل ما را مسئول و مقصر دولت نماز! مرد مقصر در جواب گفت: برو ارواح عملت! من نیام! باز میر غضب باشی زبان چرب و نرمی که داشت بنای التماس را گذاشت و گفت: «نامردی نکن و همراه ما بیا.. قول میدهم سری از تو ببرم که ابداً ملتفت نشوی!..» حالا حکایت مأموران وزارت «کدائی» است و انصافاً سری از شما ها بریده اند که ابداً ملتفت نشده اید و اکنون که پس از سالها فهمیده اید و مطالبه طلب خود را میکنید میگویند ما به این اشتباه محاسبه ذمان و اعتراف داریم و چون شما مردمان مؤمنی هستید و «تزیل پول» حرام است از این جهت به پول شما فرعی تعلق می گیرد و همان اصل مطلب شما هم بعنوان «قرض الحسنه» بهتر «قرض الحسنه»! پیش ما باقی خواهد ماند زیرا که فعلاً «ولخرجی» مهمتری وجود دارد که «خرجی» شما انگشت کوچیکه آن هم حساب نمیشود!

فک بیت هفته:

موی قشنگ را فلکم رایگان نداد

«هرپس» را به نرخ گزافی خریده ام

«مصادق خان»

هش رکت در مجالس ختم بهانه ای برای فرار کارمندان از کار است! - جراید

کارمند - فردا تشریف بیارید چون میخواهم برم ختم! ارباب رجوع - یخود بهانه تیار، من خودم ختمم!



از فرار ناوچه های فرانسه بگریز اسرائیل فیلم برداری شده جراید بسک آمپی تبلیغاتی فیلم ها:

بزودی - در تمام سینماهای دنیا:

«فرار ناوچه ها»!

و سترن «۹»

سراسر کلک و «تروکار» سینمایی با شرکت ژورژ «پمپ بنزینی» و «آقاموش»! محصول: مترو گلد آمیر! «س. آ. بزدک»



مطابق

فردین گفت: تنها آرزوی من اینست که یک فیلم از زندگی نادر شاه تهیه کرده و خودم نقش نادرشاه را در آن ایفاء کنم! نادرشاه به فردین - همون امیر ارسلان را که ضایع کردی به، دیگه دست به ترکیب ما تون!

گوشت منجمد

- خوبه برای گوشت هم «تاریخ مصرف» بذارن. - احتیاجی به این حرفها نیست همه اونهایی که تو تهران گوشت مصرف میکنند تاریخشو میدونن: قبل از پیدایش گوشت منجمد که دو سال پیش بود و بعد از تمام شدن گوشت منجمد که معلوم نیست کی باشه!.. اگه غیر از این دو تاریخ کسی گوشت مصرف کرد بزن سرمو بشکن بگو پیکان بود خودش شکست!

«شکر شکن»

مناظرات

با جایزه:

نفر اول: یک سکه طلا - فردوم: یک سکه نیم پهلوی طلا - نفر سوم: یک سکه برنز دهشاهی (۱)

مناظره بز و تازک «ف. رویانی دافغانی»

رفت روزی به جانب گلزار گفت: هستم زهی کلت بیزار صاحبم سود میبرد بسیار کرد ناب و گشک روغن دار جمله دارد فروش در بازار هست از بهر صاحب یکبار بعد هم بار تو کتم لیچار بس کن این گفته های ناهنجار نیست باقی دگر ز تو آثار سال دیگر فرون بیارم بار

گو قضاوت کند میانه ما هر کسی هست عاقل و هشیار

«کناره» گیری!

- صد اعظم میره ها خبر داری؟ - یعنی بطور کلی میره «کناره»؟ - نه، میره «کناره» بعنوان سرکشی چند روز استراحت کنه چون خط کناره زمستونها جون میده واسه سرکشی!

«محسن اسماعیلی»

هیپی

ایکه در حیرتی از هیبت هیپی شادیم گوش کن تا که نشیند به دل تو سخنی بنده از سنت و از قاعده مستثنایم یاغی و عامی و بی مصرف و قانون شکن حاصل هر زحمی و میوه بی خاصیتی غول بی شاخ و دم از هیچ شنیدی تو، منم مو فرو ریخته تا گردن من مثل زنان خلق حیران که چه جنسم، پسر یا که زنم؟ تا که آهنگ شلوغی برسد بر گوشم قر بر اندام بیندازم و جنبد بدنم صبح تا شب همه جا سر بکشم تا که مگر ساندویچی به کتم افتد و حماری بزیم الغرض مات، نه تنها تو ز دیدار منی که خودم نیز به حیرت زرخ خویشتم!

«نرخ تاکسی تلفنی ارزان شده» جراید

مسافر - پس میگفتن نرخ تاکسی تلفنی که ارزون شده؟ راننده - خوب، صد تومانم ندین!





« نخست وزیر و هیئت وزیران از سیستان و بلوچستان بازدید میکنند » - جراید
استاندار - قربان معرفی میکنم: رستم دستان، سام نریمان.



«م - شبدر»

« جرج براون » به صلح خاورمیانه خوشبین است

از این خوشبینی های خشک و خالی که باید داد بهش «مافوق عالی» !
تو «کادر» وعده گاهی میشه عنوان ولیکن مطمئناً ای پسر جان
که حرف بی عمل مثل همیشه سه خروارش دو مثقال صلح نمیشه!

شهرداری برنامه زمستانی خود را اعلام کرد

بله مضمون این برنامه اینه خلاصه داستان آن چنینه
« که تاپتش بذاره برف و بارون سرازیر کرده سیل از توی ناودون
خیابونها بشه دریای عمان با چن تا کیسه شن در هر خیابان
سپورها سیل را زود «سد» نمایند خطر را از سر ما رد نمایند
دیگه پس واجب و فرض است، آری دعا کردن بجان شهرتاری!

کمیته های مبارزه با گران فروشی تشکیل میشود

از اینجور « قمعز » ای بی سروین «حکیم باشی» را بالا زود «دمر» کن!
وزین «ژست» ها که هر چن وقت به چن وقت میگیره از برامون دولت وقت
قبول کن که بجان عش ماشالله داره هی خوش خوشانم میشه والله!

ورود «اگنیو» معاون نیکسون به نپال با تظاهرات ضد آمریکائی

جوانان روبرو شد

لا بد یا عقل مردم قد نمیده ! اگر هم میده تا اینجا نمیده !
کز این نا خواننده مهمان گرامی کنن تجلیل با سنگ تمامی !
و یا ریگی بکش این جنابه یا اینکه حال واحوالش خرابه
که در هر نقطه وارد میشه ایدوست می بینی زود بر ضدش «هبا هوست



« در زمینه تنظیم خانواده و کنترل نسل ، ایران به
کار آموزان کشورهای آسیائی آموزش میدهد » - جراید

معلم - درس اول !

❑ صفر شنبه :

شهرتاری دارالخلافه «برنامه برف روی زمستانی» خود را با ذکر
تمام جزئیات امر در جراید اعلام کرد .

پارسال که برف تا «پرشال» آدم بالا آمده بود، شهرتاری «طوری
«غافلگیر» شد که حتی مجال اعلامیه دادن هم پیدا نکرد... ولی امسال که
یک دانه برف هم محض نطونه نباریده ، شهرتاری در صفحات روزنامه ها
مشغول رفت و روبرو برفهای زمستانی شده است !
... باز هم بگوئید شهرتاری بلد نیست کار انجام بدهد !

❑ یک شنبه :

یکی از دوستان در حالیکه روزنامه ها را نشان میداد، میگفت:
اینجا نوشته «دوشیزه برناوت» امسال «مردسال» ایرلند شده است،
مگر «دوشیزه» هم «مرد» میشود ؟
گفتم : در انگلستانی که «گره تر» ۵ قلو میزاید و وزیر امور
خارجاً با شش خود را طر فذار اعراب قالب میکند مردسال شدن یک «دوشیزه»
تعجبی ندارد . علی الخصوص که طرف، نماینده مجلس هم باشه !

❑ دوشنبه :

آلتور که اطلاعیه های جورواجور مراکز تبلیغاتی دولتی اعلام
می کند، دولت سالی ۱۵۰ میلیون ریال فقط بابت گوشت ضرر داده و باز
همانطور که خودشان می گویند ، این مبلغ به جیب سوء استفاده کنندگان
رفته است .

اگر دولت از این سوء استفاده اطلاع نداشته و با اینهمه دم دستگام
هایش سالها از آن بی خبر مانده ؛ ما مردم چطور مطمئن باشیم که در
دستگاههای دیگر دولتی همه ساله از این سوء استفاده نمیشود و مأموران
دزدگیری در خواب خرگوشی فرو نرفته اند ؟ ...
... و اگر دولت از این سوء استفاده ها خبر داشته که دیگر هیچی !

❑ سه شنبه :

این هفته، گوینده تله و زوزون ینگه دنیا در سایگون را به جرم پخش
خبرهای واقعی از جریان جنگ ویتنام، از تله و زوزون اخراج کردند.
این گوینده به خبر نگاران گفته بود: گفتنی زیاد داریم، ولی مسئولان امر
نمیگذارند حرف را بزیم!

هیچکس به این گوینده نگفت که : آخر مرد حسابی ، تو میخواهی
«خبرهای واقعی» را بگویی، البته که مسئولان امر نمیگذارند. به نفع آنها حرف
بز، قول میدهم تا آخر عمر هم که حرف بزنی احدی جلوی حرف زدنت را نگیرد !

❑ چهارشنبه :

بنده زاده می گفت : در برنامه «اختاپوس» این هفته تله و زوزون
شماه ای از «گوشت منجمد» بحث شد. ولی تا آخر برنامه کی تفهید آنها
دارند از گوشت منجمد دفاع میکنند یا انتقاد...!

گفتم: هیچ تعجب ندارد... وقتی «دفاع و تعریف» میخواهد در قالب یک کار
«فکاهی» انتقادی عرضه شود، کمترین نتیجه اش این میشود که جز «اجراء کننده»
و «تعریف شونده» هیچکس چیزی از آن سردر نمیآورد !

❑ پنج شنبه :

«باب هوپ» کمترین آمریکائی با سلاح «خنده» به میان سر بازان
آمریکائی مقیم ویتنام رفت تا روحیه آنها را برای «جنگ با ویتنامی های
استقلال طلب» تقویت کند !



« چارلی» هم یک روز با سلاح «خنده» به میان مردم
میرفت تا روحیه آنها را برای «جنگ با ناملا بیات زندگی و
ظلم و بددلی و نامردی» تقویت کند.
در این میان «کاکا» واقعاً دلش بحال دوستان چارلی و مکتب او
میسوزد... چرا که «سلاح خنده» روزی در دست چارلی بود که باب
هوپ نبود... و اینطور که باب هوپ ها دارند زیاد میشود، میترسیم
روزی برسد که در نیا دیگر خبری از چارلی ها نباشد.

«گردن شکسته»



کلك

در جلسات هفتگی توفیق «زرشک» برای اینک سوژه هایش تصویب شود کار توش را هم می کشد. به حاضران نشان می دهد. «بیز قندی» هم اکثر سوژه های منظوم فکر می کند و آنرا با آواز می خواند تا شاید تصویب شود! یکشب «گل مولا» هم برای همین منظوم یکی از سوژه هایش را آواز شروع کرده خواندن اما «شاگرد قنبل» آواز را قیچی کرد و گفت:

— بیسن داداش، اگه ارکستر بزرگ رادیو ایران را هم بیاری این سوژه تصویب نمیشه!

چاپ شعر

یکشب صحبت از چاپ شعر بمیان آمد و «بچه جوادیه» گفت: من يك شعر گفتم که اشتباهاً دودند در توفیق چاپ شده...

«مرشد» که داغ دلش تازه شده بود گفت: — منم صدتا شعر گفتم که یکیش هم چاپ نشده!

با این شماره تلفن ها:

۳۳۹۶۷۳ - ۳۳۱۷۱۵

شما هم مانند هزاران نفر دیگر

مشترک نشریات «توفیق» شوید

«شهردار تهران گفت تهران بشکل يك تخم مرغ بزرگ توسعه پیدا خواهد کرد» - جراید توسعه

به خیابان نظری کن که بیاد آوردت

زیر و بالای یکی مزرعه شخصی را «خپک پی» گفته: بود توسعه شهر چو تخم چشم واکرده بیسن توسعه تخمی را



«زن فردین گفت: وقتی شوهرم وارد عالم سینما شد، من داشتم دیوانه میشدم» - جراید

این آدمیزاد «کاسکو»

عفریت جهل، کله ما را کند خراب
پی، چونکه ست گشت، بنا را کند خراب
وعده چو بی حساب شود، کم عمل شود
ادویه زیاد، غذا را کند خراب
نرمی ز هر «سیاه درون» جز ضرر نبود
نشنیده ای که سرمه صدا را کند خراب؟
این خود پسند آدم مغرور عاقبت
با کار خویشتن، همه جا را کند خراب
با صنعتی «مدرن» زمین را به خون کشد
با نردبان علم، فضا را کند خراب
بیابنج، کشف، علت آلام میکند
وانگه ز کار خویش دوا را کند خراب
از صلح میزند دم و سازد سلاح جنگ
نالد ز درد و راه شفا را کند خراب
جنجال دوست دارد و از هم گمیختن
دیوانه است و صلح و صفا را کند خراب
از کرد و کار دفع بلا میکند طلب
با کثرت غمنا، دعا را کند خراب
در ماوراء جو چونهد پای خویش را
مانند دود بنز، هوا را کند خراب



«شهردار تهران گفت: با کساد فعلی شهرداری کاری از پیش نمیرود» - جراید
تهرانی اولی به دومی - آره بابا، بیچاره راست میگه... شهرداری یی که رئیسش این باشه و معاونش اون باشه و اعضاهاش اون، میخوای کاری توش پیش بره؟

«ریغن» یعنی چی؟

عده ای از خوانندگان با تلفن و نامه پرسیده اند: شما تا یکی دو هفته پیش همیشه در روزنامه مینوشتید «روغن نباتی» چطور شد که یکدفعه اسمش را تغییر داده و بتازگی مینویسید «ریغن نباتی»؟
جواب - این تغییر اسم دو علت دارد:
اول اینکه اگر کلمه «روغن» را روی «ریغن نباتی» بگذاریم، ممکن است به روغن های دیگر از قبیل روغن بادام - روغن چراغ - روغن کرچک - روغن عقیق بر بخورد و خیال کنند ما قصد توهین به آنها را داریم!
دوم اینکه در اثر مرور زمان و مشاهده اثرات معجزه آسای «ریغن نباتی» که بامصرف آن آدم «ریغماسی» میشود و سرانجام «ریغ!» رحمت را سر میکشد، این اسم کاملاً مناسب بود و بهمین جهت اسمش را به «ریغن نباتی» تغییر دادیم که حق به حق دار برسد!
«درویش»

بی شادی و خنده ارزش این عالم
بی شبهه، بقدر يك كلم پیچ نبود
«گل مولا»



عرض و قرض

کارمند عیالواری نزد حسابدار اداره رفت و گفت: قربان عرض دارم... حسابدار گفت: بقیه اش را میدانم... میخوای بگوئی قرض دارم!

کدام روغن!

بمردی گفتند: اگر فلان کار را بکنی نانت نوبی روغن است. گفت: کدام روغن؟... اگر روغن حیوانی را میگوئید که گیر پدر جد من هم نمی آید. اگر مقصودتان ریغن نباتی است که میخواهم صدسال سیاه نام توی چنین روغنی نباشد!

آدم راضی

از نگهبان پله برقی فروشگاه فردوسی پرسیدند: از کار خود راضی هستی؟ گفت: باید آدم احمق و بی ذوقی باشم که راضی نباشم.

حرف و عمل

نماینده تونس یاسر عرفات را گفت: چرا در کنفرانس سران عرب حرف نزدی؟ گفت: شما بقدر کافی عمل کردید و پدر اسرائیل را در آوردید! دیگر حاجتی به حرف من نبود.

شکایت بجای خوشحالی!

مردی شکایت کرد که زنم از خانه فرار کرده و چهارتا بچه مرا هم همراه خود برده است. رئیس دادگاه گفت: از دست چون تو آدمی فرار کردن اولی تراست. زیرا در عصر گوشت منجمد کیلوئی ۱۲ تومان و تخم مرغ دانه ای ۵ قران، عوض اینکه از این عمل خوشحال شوی آمده ای شکایت هم میکنی!



در شمال، همراهی دودی بین ۳۰ تا ۵۰ تومان بفروش میرسد» جراید
اولی - چرا «دود» از کله یارو بلند شده؟
دومی - آخه قیمت «ماهی دودی» رو پرسیده!

میگویند: «آقا موشه» از قرار ناوچه‌های فرانسوی به اسرائیل بدست اظهارناراضائی کرده و به ملوانان ناوچه‌های مزبور گفته چون مال دیگران بما نمیسازد، نصف شب که همه خوابیده‌اند یواشکی ناوچه‌ها را ببرید و سرجای اولشان بگذارید والا همه‌تانرا جریمه میکنم!

میگویند: عده‌ای از خانها و مخصوصا دخترهای خوشگل که در بندر دنبال کار میگردند از وضع استخدام بدست شکایت دارند و می‌گویند: بهر کجا که می‌رویم بما میگویند: تا مردها مانده‌اند ما زنها علی‌الخصوص دخترهای زیبا را به‌چوچه‌استخدام نمیکنیم!

میگویند: چون مدت مدیدی است که صدراعظم وزارتخانه تازه‌ای تأسیس نکرده و منتظرالوزارها در نگرانی بسر میبرند و از طرفی تأسیس وزارتخانه جدید وقت لازم دارد لذا تصمیم گرفته شده است که فعلا برای هر وزارتخانه دو تا وزیر تعیین کنند تا رفع گله از دوستان بشود!

میگویند: چند نفر از بازماندگان بیماران قلبی که در کشورهای خارجی پس از پیوند قلب مرده‌اند، علیه دکتر هیئت خودمان بمقامات صالحه شکایت کرده و نوشته‌اند چون آقای دکتر هیئت پس از انجام عمل پیوند قلب بالای سر مریض حاضر نشده و بضربان قلب بیمار گوش نداده بیمار فوت کرده است!

میگویند: ورود گوشت منجمد از خارج، برای این صوت میگردک دولت می‌خواهد تبیض بین پولدارها و بی پولها را از میان ببرد. باین معنی که اگر پولدارها و رجال مملکت از پارچه و اتومبیل و سایر لوازم خارجی استفاده میکنند، بی پولها و کم پولها هم از گوشت خارجی استفاده کنند!

میگویند: قرار بود در کنفرانس شهرتاران، به شهردار شهری که در آنجا اجناس و خواربار در آنجا از همجا ارزان تر است جایزه بزرگی داده شود ولی موقع آمارگیری چون دیدند تمام شهرهای ایران در میان دریای ارزانی شوطه ورنه از دادن جایزه منصرف شدند!

میگویند: وضع پست از سالهای قبل بمراتب بهتر شده و در حال حاضر نامه‌هایی که به پست می‌اندازند، اگر مال شهرستانها باشد دو ماهه و اگر پست شهری باشد در ظرف مدتی کمتر از یکماه به دست طرف میرسد!



۱- «بزودی پنجمین سال نخست وزیری هویدا نیز پایان می‌یابد ولی هویدا حالا حالاها خیال دارد بماند» توفیق
 ۲- «نخست وزیر گفت باید به فکر ۲۰ سال آینده باشید» - کیهان
 - پنج سالشو صبر کردیم ... ولی بیست سال دیگه شو چیکار کنیم؟! ...

کاتیفای جدید

«خاکه وزغال خروای صد تومان گران شد»
 به آهنگ نمیشه نمیشه «سوسن» بخوانید!

سراینده: «م. شیدر»
 خواننده: خاکه زغال تخریده!

نمیشه

دل از هزار ریال کندم رفتم باز زغال بندم ولی دیدم باز مثل همیشه ...
 نمیشه نمیشه هزار ریال خاکه زغال نمیشه
 نمیشه نمیشه هزار ریال خاکه زغال نمیشه
 خواستم کرسی رو باز نمایم برقرارش
 خواستم خوش خوشک دلم بدم من در کنارش
 اما باز دوباره دیدم مثل همیشه
 نمیشه نمیشه هزار ریال خاکه زغال نمیشه
 نمیشه نمیشه هزار ریال خاکه زغال نمیشه
 از این سوز و از این سرما، خداوندا شدم عاجز
 تا کی بی منزل و کرسی، کنم کنج اطاقم «کرا»
 نمیشه نمیشه هزار ریال خاکه زغال نمیشه
 نمیشه نمیشه هزار ریال خاکه زغال نمیشه
 دل از هزار ریال کندم رفتم باز زغال بندم ولی دیدم باز مثل همیشه ...
 نمیشه نمیشه هزار ریال خاکه زغال نمیشه
 نمیشه نمیشه هزار ریال خاکه زغال نمیشه



«دولت با گران شدن قیمت روغن نباتی مخالف است»
 - آقا جان، اصلا از روغن نباتی که من بخرم، روغن نباتی خالص، نه روغن نباتی ...

کو تا هترین لطیفه

با جایزه
 یکال اشتراك مجانی توفیق
 شصاه اشتراك مجانی توفیق
 یکال اشتراك توفیق ماهانه

توی قطار
 پرسیده - بابا جون این آقاچه خیلی دم ترسوئه.
 پدر - از کجا فهمیدی؟
 پرسیده - از اینجا که هروقت قطار ارد تونل میشه، از ترس سرشو میذاره روی سینه خانم بغل دستیش!
 «اهواز: م. کتاوردز»

ناخن گیری
 اولی - ناخنو می‌برونی؟
 دومی - سفارش دادم، باید فردا برم ببرم!
 «تندن: دوشیزه م. ...»

معرفت
 اولی - تو معرفت داری؟
 دومی - معرفت مرغ داره که تخم یکی ج زار میکنه.
 «تهران: م. توکلیان»

خاک ماه
 - چرا ماه مبارک رمضان امسال ۲۹ روزه؟
 - برای اینکه «یک سیام» از خاک آفرا برکتها برداشتن یا خودشان آوردند!
 «همدان: آب الوند خورده»

عذر موجه
 رئیس - مگه نگفتم موقع کار نباید گار بکشی؟
 کارگر - گفتین، ولی منکه کار نمیکنم!
 «تهران: ا. مهرایی»

باد رنگ
 آمیرزا - باد رنگ چیه؟
 بادهجون - چیزی است که با دیدن دل باد رنگش میپره!
 «نطنز: احمد نطنز»

تعارف
 صاب خونه - گشته خون نیست؟
 مهمون - زیاد نه.
 صاب خونه - منم نه ... پس اقلا جای با هم بخوریم!

آدرس دقیق!
 - آقا تهران نو کجاست؟
 - جای پارسا لیش.
 «ن. جلی»

جای شما خالی!
 - داری میری منزل؟
 - آره.
 - ناهار چی دارین؟
 - جای شما خالی، استانبولی پلورا
 «تهران: ا. خطیر»



■ يك وقت «بیمزه ثانی» را با «الف . کاف . بیمزه» اشتباه نکنید چون هرچه «الف . کاف . بیمزه» لوس وی نمک است برعکس «بیمزه ثانی» بی نمک و لوس است ! اینهم دلیلش :
 یارو رو نگاه ، چه تیکه ای باهاش هزار تومن فدای اطفارشه !
 سید میرزا - بر عکس شعرتو که به پول سیاه نمی ارزه .

■ - ایها الناس ، بدانید و آگاه باشید اگر روزی روزگاری بلائی سر «فایزخان هندیجانی فرد» آمد بنده بی تصمیم چون خلخل بازیهایش از حدومرز گذشته است . نه والله ، حساب کنید آدم به این گندگی ! کاغذ و پاکت پستی بخرد رویش با دورنگه خود کار اسم و آدرس گیرنده و فرستنده بنویسد ، دو قران تمبر رویش بچسباند و به صندوق پست بیندازد و وقتی گیرنده با هزار شور و اشتیاق پاکت را باز کند چشمش به مطلب زیر بیفتد :

روزنامه توقیفی

سوخته برای سحر کاتوره

«بانک سپه مدتی است که رسیده ایم و میگردید»
 (تقریباً) اقرامانیه - نایز هندیجانی فرد

(Handwritten signature)

اینکه از سوژه «فایزخان» !!! حالا کارتوش را هم ملاحظه بفرمائید تا بدانید که مخلص خلاف عرض نمیکند :



خوانندگان سیدیات - چرا سوژه «فایزخان» پهلوی کارتوش چاپ شده ؟
 سید میرزا - آخه میخوان با هم رقابت کنن !
 «شاعر تابل»

قطره قطره !

«آبادان - گرگین»

هوا ابر است و باران قطره قطره
 بیارد در خیابان قطره قطره
 ز ناودان دماغ آب باران
 روان باشد به دامان قطره قطره
 بشوید خط چشم و روژ لب را
 ز روی ماهرویان قطره قطره
 فقیر بینوا از غصه گشته
 روان اشکش ز چشمان قطره قطره
 چکد از سقف منزل آب ، دالم
 به دالان و به ایوان قطره قطره
 نشیند برف پشت گردن من
 رود زانجا به تنبان قطره قطره
 الهی چون نند ماهی نصیبم
 بخشکان بحر عمان قطره قطره !



- این یارو میخواد «موشک» بازه اقتدر تو فکره ؟
 - نه داداش داره برای تهیه نون و آب شب زن و بچهش نقشه میکشه .

همزمان با ایران در سراسر جهان



مخصوص ایرانیان خارج از کشور

هفتگی - در ۲۰ صفحه - روی کاغذ مخصوص هوایی
 با ارزاترین قیمت بدست خوانندگان توقیفی میرسد
 برای آگاهی از نرخهای جدید اشتراک «توقیفی هوایی»
 میفرمائید بمراسم دفتر روزنامه توقیفی «تهران - خیابان
 استانبول» یا بوسیله مکاتبه یا با تلفن شماره :
 ۳۳۹۶۷۳ کتب اطلاع فرمائید .

هر هفته «توقیفی هوایی» را داغ داغ بخوانید .



- همشهری !
 حالا دیگه هر جای دنیا هستی ، شب جمعه دوچیز یادت نره :
 دوم : روزنامه توقیفی



شرح خدمات و اقدامات دولت در یکسال اخیر -
 فعالیت نمایندگان - و تشویق مردم از وکلا از مذاکرات دیروز مجلس شور با بود :
 در ابتدای جلسه علنی دیروز که ساعت ده صبح شد ، «ناصر بیگودی» وکیل ساوه پس از موقوف کردن يك انار درشت و سر کشیدن آب انار به نطق مهیج خود کرد و گفت : بطوریکه آقایان مع دارند از خدمات برجسته دولت در یکسال همین بی که علاوه بر متارجنبان اصفهان منار و کرد سبزوار نیز شروع به جنبیدن کرده است .
 ناطق ادامه داد : علاوه بر جنبیدن منار خسرو کرد ، گوش يك پیرمرد ۹۹ ساله ساوه ای هم جنبیده و بچه با يك دختر ۲۵ ساله ازدواج کرده است .
 در اینموقع وکیل باد گفت :

- چرا از خدمات برجسته خودمان حرف نمیزنید میزان «صبح است ، احسن» ما نسبت به سال دو برابر افزایش پیدا کرده است ؟ (وکلا پنج به باصدای بلند گفتند : صبح است ، احسن) ... آقایان ، بندگان صبح است احسن در هیچ دوره سابقه نداشته کلا پنج دفعه دیگر گفتند : صبح است ، احسن !!)
 وکیل صدا کلفت دزفول پشت تریبون قرار گرفت گفت : من یقین دارم مردم از ما و خدمات شایان تشویق میکنند . دلیلش هم علاقه مردم بخواندن رهای مجلسی در توقیف است که همه آنرا میخوانند و بفهمند که ما در اینجا چه خدماتی بر جسته ای انجام داده ایم (نمایندگان گفتند : صبح است احسن !!)

در اینموقع عده ای از مردم که صدای وکلا را نیده بودند با يك پاکت اسفند و يك منقل پراز آتش ، ارد تالار مجلس شدند که برای وکلا اسفند دود بزنند ، بقیه مذاکرات مجلس به هفته آینده موکول شد .
 «خبر ققار پارلمان توقیفی» نقل مولا



- «گوشت کمیاب است»
 - «شاهرگ قصاب گوش قصاب را از بیخ کند» - جراید
 مشتری - گوشت داری ؟

لطیفه های خرکی

آدمیت بعد از خریت

از خری پرسیدند دلت نمیخواه آدم شوی گفت مدت ها زحمت کشیدی تا توانستم خر بشوم حالا مگر مرخص دارم که دوباره آدم بشوم ۱۹

عرعر شبانه

خری را گفتند چرا شبها عرعر نمیکنی گفت اگر عرعر کنم و مردم را از خواب بیدار کنم فرق من با آدمها که صدای رادیو و تلویزیونشانرا بلند میکنند و خودشانم بلند میخوانند و حرف میزنند و آسایش مردم را سلب میکنند چیست ۱۹

« خر شماره ۱۱ »

خریت

خری را پرسیدند : خریت از کجا آموختی گفت : از آدمها ... هر چه آنها انجام دادند ، من به خلافت عمل کردم ۱



دنبال خر افتاده ام...

منز...ل، به منزل!

اطلاعیه

کمیته خربگیری از کلیه کسانی که قاضای عضویت دارند و سند خریت می فرستند تقاضای کند: همیشه همراه با سند خریت خود «۲ قطعه عکس، یک برگه و نوشتن شناسنامه بافتو کپی آن، و ۱۰۰ ریال جو بیا» نیز ارسال دارند همچنین کمیته از کلیه خوانی که تاکنون سند خریت فرستاده و از ارسال مدارک دیگر کوتاهی کرده یا کلیه مدارک بالارا فرستاده و در نتیجه هنوز « کارت عضویت » شان صادر نشده است تقاضا دارد که هر چه زودتر مدارک مورد نیاز را بطور کامل بفرستند تا کارت عضویت شان صادر شود.

نمونه ای از روح همکاری

● خرها ، نمونه و سرمشق اتحاد و دوستی و نوع پروری برای تمام موجودات زنده هستند .

● افتخار بر خران که یکپارچگی آنان خلل پذیر نیست . یکی از هدفهای حزب خران ایجاد روح همکاری بین خران است و حزب نیرومند ما با وجود اعضای ثابت قدم خود توانسته باین هدف عالی نزدیک شود .

یکی از نمونه های این همکاری ، اقدام یک خر است که طی نامه ای از ما خواسته تا اعلانی را در خنامه چاپ کنیم .

ما خیلی میل داشتیم که اسم این خراصیل وفدا کار را که دانشجوی دانشگاه هم هست چاپ کنیم ، ولی نظریاتیکه او برخلاف آدمها اهل تظاهر نیست ، از افشای نامش خودداری میکنیم .

لازم به یادآوری است که این خراصیل و نوع دوست ، در زیر نامه اش اسم و امضای صریح خود را نوشته و برای اینکه نشان دهد واقعا قصد نوع دوستی دارد ، بجای یک آدرس ، دو آدرس خیلی روشن هم در زیر نامه نوشته است .

ایکاش میتوانستیم این خر را با اسم و آدرس و عکس بشما خران و آدمهای که هنوز پی یکپارچگی ما نبرده اند معرفی کنیم .

ما از این خر شریف که نام مستعار و حقیقتا بر انداخته «خرخیر خواه» را برای خود برگزیده میخواستیم که هر چه زودتر بعضویت حزب خران درآید و در صفوف فشرده و متشکل خران حزبی جا بگیرد و همین اعلان را نیز بعنوان سند خریت میپذیریم . اینست متن اعلان :

هم آخورهای عزیز ،

اینجانب حاضرم بطور افتخاری به همطویله های خود که از دروس ریاضیات ضعیف هستند کمک کنم .

— امضاء : «خرخیر خواه» —

لازم به یادآوری است که برای تدریس دروس ریاضی ، آدمها حتی از خویشتان خود هم از ساعتی ۲۰ تومان کمتر نمیگیرند و این فقط در عالم خران پیدا میشود که بکنفرانهم در مقام دانشجویی از این پول بگذرد . عموم کره خران حزبی که احتیاج به تقویت دروس ریاضی خود دارند ، و نیز تمام نره خران و ماچه خرائی که کره خراب آنها در درس ریاضی ضعیف هستند ، هر چه زودتر با سرطویله تماس بگیرند تا ترتیب شرکت آنها در این کلاس داده شود .

افتخار بر «خرخیر خواه» که نامه صمیمانه اش تمام خران سرطویله را به عرعر واداشت و تصمیم آنها را در راه اقدامات خرکی ، راسخ تر نمود ، «سرطویله مرکزی»



ادبیات خرکی

گریز خرکی

از دست بشر همیشه در خواهم رفت با یونجه و گاه تازه و رخواهم رفت در توی جهان کسب هزاری است بزرگ خرا آدمم و دوباره خر خواهم رفت « خر کا کولی »

قوت درخت

آهسته رخشان خریت دل ماست از مایه خر ، سرشته آب و گل ماست تا کود نباشد ، ندهد میوه درخت نیروی درختان همه از شکل ماست ! « آجی قمر »

خدمت به خر

هر که میخواهی به رفعت از فلک بر تروی خدمت حزب خران کن تا زخر ، خر قشوی لعل و گوهر چون بدست آید ، رود از دست زود کن شنا در بحر حزب خر که خود گوهر شوی ا صداقتی که با نگذاری اندر حزب خر خروری بایی در آنجا ، صاحب دفتر شوی « ع : رسولی نژاد »

راه راست

با خوش آندندی که اندر کوی خرها جا گرفت در طویله پیر خود منزلت و ماوا گرفت و حق رفت و نماند او منحرف از راه راست با سعادت زندگی گسرد و ره والا گرفت و ننهاده خر ، تپی از جله و مکر و ریاست هر که زد قید خریت ، کار او بالا گرفت « تویرکان : س . آی »

اتحاد خران

ران جمله اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز نسل خرنده چو دمی بدر آورد روزگار دگر دمیها را نماند قرار گویم جنت ما خران بیغمی ننی خر ، ز نسل بنی آدمی ! « ورامین : خر بنتری »

خراکنده گوئی

« مزخ سبز فلک دیدم و داس به قوه ورم من عوض نان همیشه یونجه و جو ! » « نوشاد » « ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم به هستیم و پی یونجه و گاه آمده ایم ! » « خر شماره ۲۱۲۸ » « همت بلند دار ، که خرهای روزگار بن روش به اوج خریت رسیده اند ! » « ج : خر بی سم » « هان ! بیل عبرت بین ، از دیده نظر کن هان ! باش در این دوران ، لیکن خری بالان و یکت آخر دامن آسحر خواهم گرفت » « خود را عاقبت از حزب خر خواهم گرفت » « اگر داری تو غل و دانی و خوش و امن کن هرگز فراموش » « س . آی : خر شماره ۳ تویرکان »



بعد از تأسیس حزب خران !



قبل از تأسیس حزب خران



روز سیزده بدر است و مردم به کوه و صحرا رودخانه خارج شهر و «آبشخور» حیوانات است؟!
نخبر هیچکدام از اینها نیست، بلکه اینجا میدان «نهادن» است که اهالی بعثت نداشتن آب، رخت و را اینجا، در ملاء عام می‌شویند و آب می‌کشند و می‌بعد لباسهای چلانده شده را مثل کولی‌های سبد سر سرشان می‌چینند و بجانب منزل روانه می‌شوند!
از شما می‌پرسم، وقتی میدان وسط شهر باین باشد، مردم باید چکارکنند؟

«نهادن: غ-خ»
همشهری-هیچی، باید چندتا طناب ببندند و رخت را همین‌جا وسط میدان روی طناب بین کنند!
اهالی شیراز، برنخیزید از خواب ناز!
این بنده اهل شیراز، از متصدیان رادیو شیراز هستم. چون این جماعت، صبح‌ها خوابشان سنگ و برنامه‌شان دم دمه‌ای ظهر شروع می‌شود. محض خدا يك چیزی به اینها بگوئید.

«شیراز: م-م»
همشهری-آدم بیکار بتو می‌گویم، خوش می‌آید صبح وقت برنامه بذارن، خلقتو تنگ کن!

مبدأ: شمال
مقصود: نامعلوم!
بدنبال میلی شدن صنعت صیدماهی! همانطور که می‌تورهای صیادان شمال را گرفتند و سوزاندند و صیادان رود مشمول این مزایا شدند!

فعلا تورهای شیلات به‌صیدماهی مشغول است و ما را هم کامیون کامیون، جلوی چشمهای حسرت‌زده مردم شهر خارج می‌کنند و می‌گویند می‌بریم تهران! همشهری سر جدت تو که توی تهران هستی بگو ببینم شما ماهی‌ها را که می‌آورند تهران می‌بینند یا نه؟!
«رودسر: کوچکی»
همشهری- وائِه من یکی که چشم ضعیفه و چیزی نمی‌ولی شایع است که «ازما بهتران» می‌بینن!

لنگ در حمامهای شاهی

چندی‌پیش، رئیس بیطاری شاهی دستور داد که هرچه «لنگ» در حمام‌هاست جمع‌آوری کنند و منهدم مردم خودشان لنگ می‌آورند. حالا هرچند وقت یکبار يك مقتش از طرف شهرتاری با لباس تمام رسمی (نه لنگ و قلیفه!) وارد حمام می‌شود و مشتری‌ها را سؤال می‌پرسد، «مبادا لنگ را صاحب حمام در اختیار شما گذاشته باشد! آخر ما چکارکنیم؟»

«شاهی: غ-غ»
همشهری- هر وقت حمام رفتید، برای جلوگیری از سوء تفاهم «کاغذخردید» لنگ را با ضافه اصل شاستام همراه داشته باشید!

«تلفنچی: نازك نارنجی»



اصفهان

الو، جوانی کا کا شهری «صفاهون»
ز چاله چوله گشتس درب و داغون
میونی معبر غربی و شرقی
ز تیلیفونی و آبی و برقی
هر آنکس چاله‌ای کنده‌س و رفت‌س
آ، نه يك روز، دوروز، ده بیس هفته‌س
«علی: آ»

کرمان

الو، جان علی اصغر لحافی
شده تعطیل به «کر مون» قالی بافی
از اینرو بنده و کلی زن و مرد
همه بیکار می‌باشیم و ولگرد
«شاهرد قالی بافی»

بجنورد

الو مرکز کا کا، «بجنورد» هستم
تذاشتم دست خود را روی دستم
قاراشمیشه ز بس وضع ادارات
حقیر اینجا بکلی گشته‌ام مات
«شقای»

سمنان

الو مرکز، الومرکز، کا کا جون
امان از سینمای شهر «سمنون»
به وضع سینماش دارم می‌خندم
گاهی هم شیشکی و اش می‌بینم
نه فیلمش خوبه و نه سالون اون
تمام صندلی‌هاش هست، داغون
«سمنانی»

دزفول

الومرکز، کا کا، اینجا است «دزفول»
ز بی گوشتی شدم لاغر چو آمپول
ز گوشت گاو شهر ماست محروم
نباشد گاو اصلا توی این بوم
«پ-خ»

ابهر

الو، این برق خیط شهر «ابهر»
گرون اندر گروه جان اکبر
آخه خیلی ملوس و دلنشینه
میره میشینه بالای خزینه
«چه ابهر»

ایلام

الو موشای صحرائی در «ایلام»
شده خیلی فراوون جون آقام
بکل محصول ما گردیده نابود
از این غصه مخ ما میکشه سود!
«ایلامی»

تبریز

الو مرچز، بیزیم گاور ز طاعون
می‌میری، هی می‌میری، ای کا کاجون
اله حالا که مرده گاو چاچر
طیب با ایکی آمپول گشتی حاضر
«ج-گاو مرده»

يك نیش ترمز در رامهرمز!

همشهری جان، چند روز پیش بر حسب اتفاق، برنامه درسی بنده زاده را که در کلاس ششم طبیعی شهرمان درس می‌خواند، دیدم، ولی هرچه نگاه کردم در برنامه هفتگی او اصلا و ابداً اسمی از «طبیعی» برده نشده بود. جریان را از خودش پرسیدم، گفت: چون دبیر طبیعی نداریم جزو برنامه مان منظور نکرده اند!
حالا من مانده ام معطل که آخر سال، پسر من چطور باید در امتحان نهائی قبول شود؟

«رامهرمز - استاد شیدا»

همشهری - استاد جان! باید برود در دبیرستانی که رشته ریاضی دارد ثبت نام کند، شاید آنها بعثت نداشتن دبیر ریاضی، برایش دبیر طبیعی بفرستند!

چهار راه چکنم

همشهری جون سلام،
دردا هاندان چهارراهی هست بنام «چکنم» که اغلب مردم و پیاده‌ها و یکاره‌ها سر این چهار راه می‌ایستند از خود می‌پرستند:
چکنم...؟

خود من هر وقت که باین چهار راه میرسم معطل می‌مانم که چکنم. «خشنودی فر»

همشهری - حالا بعد از همه این حرف‌ها، می‌فرمائید من چکنم؟

تقاضای اهالی بناب:

«شهرتار بفرستید، بودجه منتظر است!»

ما اهالی «بناب» ازدوری روی شهرتار بجان آمده‌ایم. تا کی باید بار هجران این معشوقه جفاکار را به دوش بکشیم؟ هر روز صبح مجنون‌وار بشوق دیدن لیلی از جلوی ساختمان شهرتاری رد می‌شویم. ولی هرچه بیشتر می‌جوئیم کمتر می‌یابیم و هنوز بر ایمان شهرتار نفرستاده اند.
ترا بخدا بگوئید يك شهرتار برای ما بفرستند، آخر اگر شهرتار نداشته باشیم چه کسی بودجه شهرتاری را خرج کند؟! اگر به ما رحم نمی‌کنید، اقلاً به بودجه شهرتاری رحم کنید!!
«بناب - دریانیان»



«هویدا در خیابانهای رضاییه با مردم درد دل کرد» - جراید
عصائی - منیم دردیم چوخ... سنین دردین یوخ!

رفاقت نور و تاریکی در آبادان!

مأموران اداره زرق و برق آبادان بمحض دوروز تأخیر در پرداخت پول برق، برق منزل آدم را قطع می‌کنند، ولی وقتی پول برق را با جریمه مربوطه دادیم شش هفته هم که دنبال حضرات بدویم نمایند برقمان را دوباره وصل کنند!
«آبادان: رفیعی»

همشهری - از کجا میدونی برادر، شاید همان روز اول وصل کرده باشند... از نور لامپ که معلوم نمیشود!

چگونه از سردی و گرمی هوا نان بخوریم؟

شما خیال میکنید روزنامه در آوردن کاری دارد؟ نه والله. «روزنامه؟» آوردن از آب خوردن هم راحت تر است. میگوئید نه، بعرايضم توجه کنید: فرض کنیم امروز صبح شما هوس روزنامه خبری در آوردن کرده اید، اگر موقع شروع فصل پاییز است تیر بزرگی این مضمون میزند: «میلیونهادانش آموز در سراسر کشور مدرسه رفتند»

خب، لابد این خبر عکس هم لازم آید.

بسیار خوب، يك عکس هم از چند تا دختر محصل مینی ژوپی بغل دستش چاپ میکنید، تمام میشود می رود پس کارش. داناتان باشد عکس آقایان را به پیچوجده چاپ نکنید که طرفدار ندارد!

اگر بایک تیر صفحه اول روزنامه تان نشاند، باز هم دست و پایتان را گم نکنید، قسمتی که فصل پاییز است و طبعاً هوا باید سردی برود، بنابراین يك تیر دیگر ریش را میکشید:

«هوا بتدریج سردتر میشود»! والسلام نامه تمام.

باز فصل عوض میشود و می رسیم اواخر پاییز و نزدیک شدن زمستان، اینجا هم تکلیف شما معلوم است، مینویسید: «مردم خود را برای زمستان آماده کردند»!

یا: «میزان فروش پالتویا بخاری افزایش یافت»!

به به، خبر بهتر از این نمیشود... راحت و بی درد سر که به تریج قبای چ بنده خدائی بر نمیخورد و هیچ درد ی برای آدم درست نمی کند!

پر کردن خبر از این تیرها هم آسان است. شنبیند می نویسد: مثلاً «حاج احمد ری فروش، ضمن گفتگویی به خبر... را ما گفت: مردم این روزها دسته دسته ی خرید بخاری به مغازه ما مراجعه

میکند و بازار بخاری داغ داغ است! تیر عصر روز شنبه تان هم معلوم است:

«دیروز عدد زیادی از اهالی تهران با اتومبیل برای گردش واسکی به آبی رفتند...»

باز هم عکس دو تادختر خانم اسکی باز لازم بلکه واجب است! می آید و می آید تا می رسد به نزدیکی های عید.

خبرهای این روزها را هم لازم نیست ما برایتان بنویسیم، خودتان میتوانید جورش کنید مثلاً:

«وزراء ایام عید را بکجا خواهند رفت؟»

یا: «تعطیلات عید را در اصفهان و شیراز بگذرانید»!

و ایضاً چند خبر راجع به داغ بودن بازار میوه و شیرینی و غیره.

خبرهای فصل بهار را هم سیاه بهار گوشت و بازندگی و رو بگر می رفتن هوا تشکیل میدهد - و با فرارسیدن تابستان که دیگر ناآنان حسابی توی روغن است:

«امروز عدد زیادی از مردم با اتومبیلهای خود بشمال مسافرت کردند».

«کنکور دانشگاه بزودی آغاز میشود» «نمونه ای از سؤالات کنکور را در این شماره بخوانید»!

«هوا شدت گرم شده است»! پس تا اینجا اهم اخبار چهار فصل تعیین شد.

هر آینه باز هم به کمبود خبر برخورد کردید فوراً خبر نگارتان را به یکی از

وزارتخانه ها می فرستید و ایشان ضمن مصاحبه با دربان وزارتخانه مزبور خبرهای دست اولی از قبیل:

«يك منبع موثق در وزارت فلان بما گفت که تغییراتی در این وزارتخانه در جریان است»! برایتان بارمغان خواهد آورد.

ضمناً هر چند وقت یکبار درج خبرهایی از قبیل:

«اضافات کارمندان پرداخت میشود»! «رتبه های معلمین داده میشود»! «اعلامیه جدید نظام وظیفه»

«عدد زیادی دیپلمه استخدام میشود»! «هزارها خانه برای اجاره نشین ها ساخته میشود»!.. و غیره

موجب پر شدن صفحه و زیاد شدن تیراژ میگردد!

برای خبرهای خارجی هم نگرانی نداشته باشید.

هر شب بدون اینکه منتظر گزارش خبرگزاریها باشید تیر بزنید که:

«جنگنده های امریکائی چند نقطه ویتنام را بمباران کردند»

یا: «سازمان ملل برای اسرائیل اخطاریه فرستاد»

...و مطمئن باشید که حتما در سه درمیا بد! از لحاظ آگهی هم خیالتان تخت باشد، هر کس آگهی داد که داد، هر کس هم ندان، خودتان برایش چاپ میکنید و سر برج به سر برج برایش صورتحساب میفرستید!

ضمناً اگر با همه این حرفها، نشریه شما یشش نگرفت و فروش نکرد دلزد نشوید، اصلاً روزنامه که نباید از راه

فروش پول در بیاورد، پول پیدا کردن هزارویک راه دارد. یکی از راههای اینست که با بالا و پائین کردن دوسه تا کلمه، خبر را طوری بنویسید که ذکر خبر فلان دستگاه باشد یا عکس فلان مقام، بمناسبت یا بی مناسبت در گوشه ای چاپ شود. اگر سر هفته روا بطعمومی آن مؤسسه حق القلم شما را نفرستد (که میفرستد) حداقل خاصیتش اینست که ضیافت شام در فلان هتل یا فلان سفارت را با تعلق بانو، مهمان «صاحب عکس» هستید!

خلاصه برایتان بگویم، که شما (بخلاف کاکاکه، مثل مرغ و خروس هم که در عز او هم عروسی سرش را میزند و لنگش را وسط میکشند) در هر دو صورت برنده هستید.

عز باشد پول آگهی تسلیم را میگیرید، انتصاب و ارتقاء مقام و انتقال باشد پول آگهی تبریکش بجنب مبارکشان سرازیر میشود!

ساختمان آتش بگیرد صفحه پر میشود اتومبیل تصادف کند باز هم صفحه پر میشود، نه تفسیر می خواهد و نه تعبیر. اظهار نظر هم نمی خواهد که بعداً مثل ما برایتان اسباب دردسر بشود، يك عکس از اتومبیلی که تصادف کرده با ضافه ذکر شمار قماشین عکس ۶×۴ ایشان با قیافه غمزده در صفحه سبزدهم!

ضمناً اگر شیرینی های مقامات داخلی کفاف خرج و مخارج را نداد، میشود تکه هایی از اخبار خارجی را هم که «باب سلیقه» تهیه شده باشد، برای سفارتخانه فرستاد و دستخوش گرفت!

دو کلمه هم بگویم و قال قضیه را بکنم، اگر روزنامه شما تیراژ نداشت دلخور نشوید: چون همین قدر که اسم شما «صاحب روزنامه» باشد، هزارویک خاصیت دیگر دارد که ذکر آن در حد صفحات محدود روزنامه ما نیست... یا لا... بروید زود روزنامه نویسی را شروع کنید! «دوقلو»

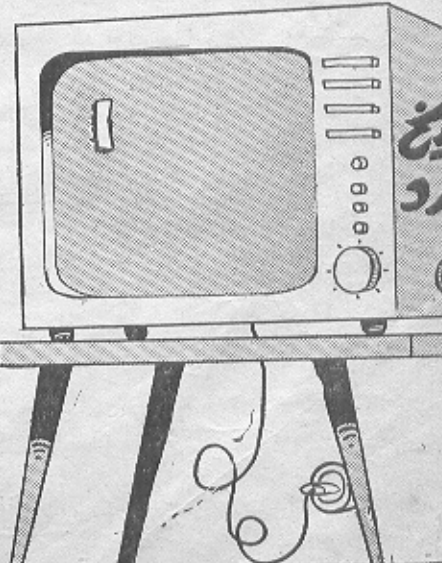
ای عضا

ای مرا در زندگانی باور و یار ای عضا کور فیتی مثل تو یار و مددکار ای عضا! من ندیدم در جهان چون تو عضا فی صاف و صوف خواه در دست خودی یا دست اغیار ای عضا از خودم معر و فتر گشتی تو در این مرز و بوم شرح حال تو بود در جزو اخبار ای عضا عکس زیبای ترا با يك عدد پیپ سیاه دیده ام در صفحه توفیق صد باور ای عضا میشود تا مجلسی تشکیل، قبل از دیگران من هویدایم تو هم هستی پدیدار ای عضا چون روم در محفلی اول بیا و یز م ترا بوسریک چوب رختی روی دیوار ای عضا عاقبت چون کهنه و فرسوده گشتی من ترا بایگانی میکنم در توی انبار ای عضا تا تو در دست منی با کم ز کس یکذره نیست نیست قادر کس رود با من کلنجار ای عضا

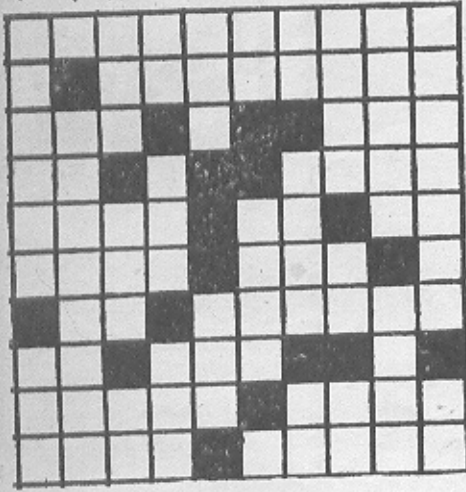
گل مولا



«بدنیال خروج قوای انگلیس از لیبی امریکائیهانی از آن کشور خارج میشوند» خبرنگار - مهمون اتون رفتند؟ رهبر لیبی - خودشون که نمیخواستند برون بوحمت بر و نشون کدیده!



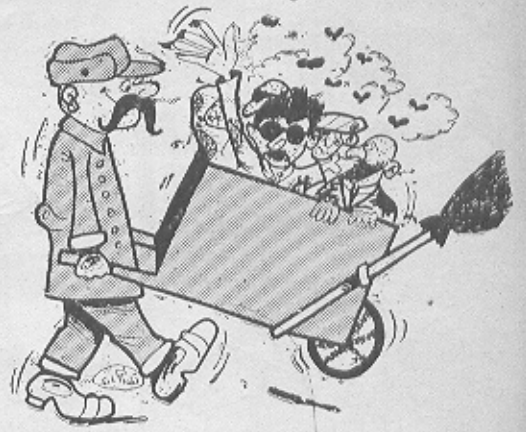
شرح بی شرح!



مسابقه
اینجا چه ارتباطی با هم دارند و چرا؟
ما اسم ۹ کس و ۹ چیز را بطور درهم می نویسیم شما باید اسم هر د کس را با «چیز»ی که مناسبت دارد پیدا کنید و وجه تشابه آنرا هم بگوئید. این مسابقه مخصوص مطرح شدن بین خود شماست. جایزه مایزه هم ندارد جوابش را هم بپس خود برای ما نفرستید!

عمله	پشم و پيله
شهرتار	شهریه
موشه دایان	دیزی
هیپی	مینو ژوپ
قارون	شیره
آغا محمدخان	سنگ پا
آمریزا	چاله چوله
فردین	دو چرخه
صدراعظم	روغن نباتی

«شهرام»



«در انجمن شهر تهران گفته شد شهرداری باید برای جمع آوری گداها اقدام کند» بدون شرح



بوسه

بوسی تو اگر بر من دلربیش دهی
به زاتکه پلو به مرد درویش دهی
من از تو به يك بوسه قناعت دارم
لطف تو زیاد، باد اگر بیش دهی
«خان قاردهاش»

کرسی

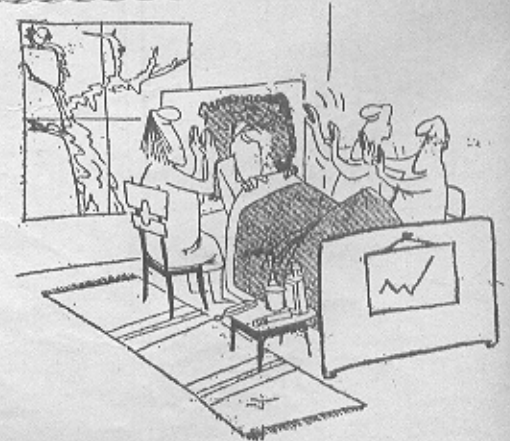
ای کرسی گرم، گرمی ات را نازم
تا گرم شوم بوسی تو می نازم
صد حیف که گیم کتی از گاز زغال
گر دور شوم ز گاز تو، می نازم
«م - رجائی»

هیپی ها

در محفل عشق هیپیان رفتم دوش
وضع هنگی بود خراب و مغشوش
اندام همه چرک و کثیف و شپشو
از ناخن پا گرفته تا کله و گوش
«گل مولا»

بنز نشین

این زنبه چو من بنز پرستی بوده است
هر لحظه گرفتار شکستی بوده است
این دسته که در ته و سرش می بینی
ای دوست بدان که پا و دستی بوده است!
«ن - چاله حوضی»



«ذغال کمیاب است» بدون شرح



«شپش یکی از صادرات ایران است»
رهگذر - مخارج تو از کجا تأمین میکنی؟
هیپی - از اینجا!

گر به ها و آدمها!

هیچ دقت کرده اید که گر به ها دیگر
دلو دماغ سابق را ندارند و در پشت بام
با گر به هم سایه به «مرنومر نو» نمیدارند؟
بله: این عین حقیقت است همانطور
که ریغن نباتی من و شما را از دل و
دماغ انداخته گوشت منجمد و گوشت
اورو گوئه نیز این زبان بسته ها را به
روزگار ما دچار کرده است!
«ولد چموش»

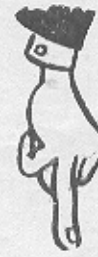
خنده .. خنده

یکی در جمعی لطیفه می گفت، ولی
خودش قبل از دیگران با صدای بسیار
بلند می خندید بطوریکه حاضران را
از خنده او خنده می گرفت!
یکی از او پرسید: چرا اینجوری
میخندی؟

جواب داد: برای اینکه اگر مردم
از لطیفه ام نخندند، به خنده ام بخندند!
«ش - قلزم»



افتی: ۱- فعلا که عصائی بهش چ
و دست بردار نیست! ۲- قورخ
عزرائیل ۳- میگویند گنج بی
میسر نمیشود - پاتوق قر ۴- مال
از دور خوش است - اکبر و اصغرش در آسمان است - ۵-
بود از بس پیاده رفت نصف تنه اش افتاد - ورق برنده - بایمین
خوبی ندارد ۶- درس زورکی - رفیق پسته ۷- یکی بدو ک
ادی - گوشت ترکی است، ولی منجمد نیست! ۸- شهری در
و آدم خارج از مد! - شهر وحشی ۹- دکتر تخته - مخفف جا
ابراهیم ۱۰- اخیراً فرار آنها سروصدای عجیبی پیا کرده
در وقت شلیک میکشند!



عمودی: ۱- فرمانده هنگ وعده دهندگ
نون بود از گشنگی وسطشو خوردیم ۲- روزی
این دوره و زمان - دخترمان ندانی ۳- درس باز
میزنند - جارو بود رو شو کم کردیم - نه من نه شما! ۴-
تکرارش کنید بچه تان خواهد ترسید - زادگاه
- اضافه تر از «رج» ۵- با اینکه فراوان است
ندارد! - از خوردنیهای مخصوص این فصل ۶- ح
از حروف الفباء - سیگار لاغر مردنی ۷- دندان بیدانه!
حمام میزنند - مبل پشتک زده ۸- از مصالح ساختمانی - پا
سناتور - هنوز رام نشده! ۹- سلمانی مداد ۱۰- دراز بی نو
این را هنوز لولو نبرده!
«ص: آبانزدک»

حل جدول شماره ۳۸

افتی: ۱- کفتر بازی ۲- روسفید ۳- تو - پورا - با
۴- اره - مم - قلب ۵- بق ۱۱۱۱ - مل ۶- هفت نفر ۷- غیظ
۸- آقا ۹- زائیدن ۱۰- خل - روزه - مو ۱۱- میل - مد - آخر

اسامی برندگان جدول شماره ۳۸

۱- خرم آباد - آقای محمد رضا ساکت (برنده یکسال اشتراك
توفیق ماهانه) ۲- تهران - خانم فرنگیس پوستی: (برنده شش ماه
اشترك توفیق ماهانه) ۳- نیشابور - خانم پونه رحیمی: (برنده
یکری سالنامه توفیق) ۴- تهران - خانم منیره فیهی (برنده یکری
کتاب توفیق) ۵- تهران: آقای مهدی رابط (برنده يك جلد کتاب
توفیق) ۶- بروجرد - آقای باقر مهاجر ۷- لنگرود - خانم هفت
بابائی ۸- تهران آقای غلامحسین حسن نیا ۹- رشت: آقای عباس
مهمان نواز ۱۰- تهران: خانم معصومه بنان: (هر يك برنده يك
سالنامه توفیق) که جایزه شان از ماه آینده ارسال میشود.

توضیح: به علت اینکه شست پای ما توی چشمون رفته
بود دوتا از خانه های جدول شماره گذشته اشتباهاً سیاه شده بود چون
ما اشتباه کرده بودیم ضمن عذرخواهی ضررش را هم خودمان میدیم
و حل دوستون عمودی را که در آن اشتباه شده بود بنفع شما
جدول است! آقای محترم، برایتان مینویسیم:
عمودی: ۱۰- ریش - لاس ۱۱- بغیر - حال - مکتب
... انشاء الله که رفع دلخوری شده باشد!



زمستان

«رویاگر دماغانی»

زمستان آمد و اردنک زد ایام گرما را
از این پس روز و شب میخورم این بنده سرما را
شده خرج کلان و دخل کم بهرم معمائی
چگونه حل کنم با جیب خالی این معما را ؟
ندارم چونکه برتن جامه گرم زمستانی
بدر آورده از من برف و باران، پاک با بار
خوراک گرم اینجانب به شب نان و لبو باشد
ولی پولدار هرشب میخورد مرغ و مسما را
بمثل پید میسرزد تن یک لایقای من
زسرمائی که میلراند اکنون سنگ خار را
چه خوش باشد که زیر کرسی گرمی کنم مأوا
سر فرصت بخوانم نازنین توفیق کاکا را
زمستانست و میترسم از این سرمای لاکردار
دعاگو مخلصت باشد همین امروز و فردا را

— تو با «دو روز تعطیل در هفته» موافقی یا مخالف ؟
— والله من نه میتونم موافق باشم نه مخالف چون از
روزی که «دپلم» گرفتم با «هفت روز تعطیل در هفته!» موافقت
کردم و حالا دیگه هیچی نمیتونم بگم !! «شد خبر»

چیزهای دیگه !

صدراعظم عصائی گفته :
«حکومت فقط پشت میز نشستن
و تلفن داشتن نیست» ماضن
تا پید گفته اینان خاطرنشان
می سازیم که پشت میز و رفتن
و زبان جرب و نرم داشتن
را زیاده آنها اضافه کرده
«ص. آبتودک»
برای رفع بیکاری !
دپشه و ران آزمایش حرفه ای
میشود و نوجوان کسب مکی داده
می شود که کار بلد باشد، جراید
بینیم، خیاط هاجم باید
آزمایش بشن ؟
... مسئله چون علنا دارن
میگن جواز کسب یکسی میدیم
که کار بلد باشد.
— خوب اگر یکی کار
بلد نباشه ولی بخواد جواز
خیاطی بگیره بهش چی میگن ؟
میگن برو بیکار بگرد ؟
— نه، میگن برو مجلس
بشین ماهی شیش هفت هزار
تومن بگیر. «شکرشکن»

لوازم آرایش کاری دیوا



اولی - ماشالله پری خانم روز بروز جوانتر و خوشگلتر میشه!
دومی - بگو ماشالله به «لوازم آرایش کاری دیوا»
که پری خانم رو روز بروز جوانتر و خوشگلتر میکنه!



حاشی میو



— به نامزدت «میو» چقدر علاقه داری ؟

تلویزیون آر.تی.آی



نماینده کل

شرکت سهامی فیروز

خیابان تخت جمشید، شماره ۲۱۹



تلویزیون آر. تی. آی

وا خاك عالم، خاتم الان پدر جفتونو دره باره



صبح‌ها شوهرم بدون اینکه حتی به استکان چایی بخوره میره اداره!
- اینکه کاری نداره، آگه دلت میسوزه، «جای جهان»
براش درست کن اونوقت تا نخوره نمیره!

هوآشناسی خودکار!
اداره هوآشناسی
تصمیم گرفته که برای
دقت بیشتر در پیش‌بینی هوآ
بک مرکز هوآشناسی
«خودکار» در کویر نصب
کند.

بعقیده ما بهتر است
اداره مزبور بجای نصب
مرکز هوآشناسی خودکار،
چند عدد «خودکار»
به دست چند تا پیر مرد دهاتی
بدهد! قول می‌دهیم آنها
هوآ را خیلی بهتر از مرکز
هوآشناسی به پیش‌بینی و
یادداشت کنند!

میوه شب چله!

- شام شب چله هفتونه
بیشتر خوردن یا مرکبات؟
- والله هفتونه و اتار
و این چیزها که گرون بود
دست ما بهشون نمیرسید
ناچار همه هجوم بردیم سمت
مرکبات!
- لابد مرکبات تون کم
بود که بهش هجوم بردین؟
- نه، خرشبختانه
«مرکبات» بحث کافی موجود
بود چون پسر چهارتا شیشه
«مرکب» چن داشت!
«شکرشکن»

قیمت فروش جوجه



مشری - جوجه ای که بمن فروختی تازه بود.
فروشنده - خوب چیکار کنم، شما خیال کردی اینجا
«جوجه کباب حاتم»؟!
ستوران حاتم! تهران - جاده پهلوی تلفن: ۶۲۳۲۸۱

مشری - داداش، این سلمونی مامیگه: مرتب کردن
موهای تو کار «حضرت فیل» شما «حضرت فیل» دارین؟!
فروشنده - حضرت فیل هم نمیتونه این موهارو مرتب
کنه، بفرمائین، اونیکه شما میخواین حضرت «فیت»!



محصولات

توشیبا

توزیع توشیبا

ضبط صوت کاست
توشیبا

توستر توشیبا

رادیو توشیبا

پنای برقی توشیبا

ماشین لباسشویی توشیبا

پلوپز برقی توشیبا

اتو برقی توشیبا

چارو برقی توشیبا

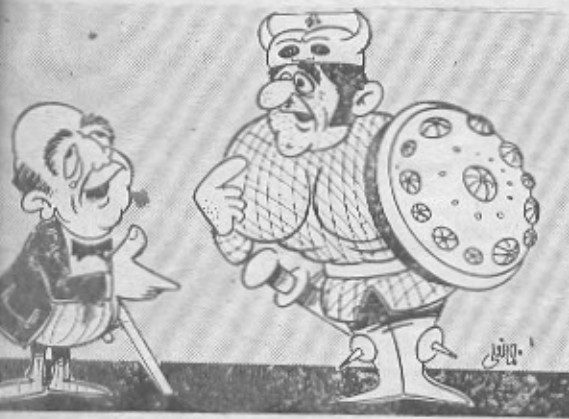
Toshiba

توشیبا سازنده بیش از ۶۰۰۰ نوع لوازم الکتریکی و الکترونیکی

« هویدا از زابل زادگاه رستم دیدن میکند »
 زال - نرو فرزند، این غیر از افراسیاب و اشکوس و اسفندیاره !



« نخست وزیر درمستان و بلوچستان به نیازمندی -
 های مردم رسیدگی خواهد کرد - » چراید
 عصائی - اهالی اینجا چی کم دارن ؟
 استاندار - قربان ، فقط قراقول و خاویاروتوت فرنگی



هویدا به رستم - چرا رشت رو تراشیدی ؟
 رستم - واسه اینکه دست طلبکارها نیفته !



« استاندار بلوچستان و سیستان نیازمندیهای مردم
 آن استان را باطلاع هویدا میرساند - » چراید
 عصائی - باقیشو دست نگهدار تا بریم ریشمونو جراثیم
 که مثل رستم شدیم !

گنگه

پیشنهاد تازه

در یکی از برنامه های
 «شو» که هر شب شنبه از
 تله ویزون پخش میشود ،
 اجرا کننده شوسه تکه یخ
 در دست سه تن از شرکت
 کنندگان مسابقه گذاشت
 که هرکس یخ را بیشتر در
 دست نگهداشت برنده شود.
 البته در این مسابقه هرسه
 نفر برنده شدند ولی برای
 سهولت کار پیشنهاد میکنیم
 که بعد از این ، عوض یخ دست
 اجرا کننده برنامهنوی دست
 شرکت کنندگان بگذارند ،
 چون مسلماً در اثر پرودت
 و خنکی حتی يك ثانيه هم
 نمیتوانند تحمل آنها بکنند
 و در نتیجه مسابقه زودتر
 پایان میرسد و تکلیف برنده
 روشن میشود. «لیوتنوری»

علت مشکل بودن

مایکل کالینز سرنشین
 آپولو - ۱۱ که اخیراً
 به معاونت وزارت خوارج
 ینگه دنیا منصوب شده
 میگوید :

« معاونت وزارت
 خوارج ینگه دنیا به مراتب
 مشکلتر از سفر به کرکماه
 است . »

و درست هم میگوید.
 زیرا سفرکردن به ماه
 فی الواقع کشف يك کره
 است که زیاد مشکل نیست
 ولی معاونت وزارت خوارج
 ینگه دنیا لازمه اش نقشه
 کشیدن برای دخالت در
 امور کشورهای دیگر دنیاست
 که البته با بیداری روز-
 افرون اغلب ملتها روز بروز
 مشکل تر میشود .

«علی ورجه»

شرکت نسبی فردوسی ، سعدی و شرکاء

اندر سفر کردن تهمتن عصائی بسرزمین زابلستان و ظفر یافتن بر «یل سیستان»

خبردار شد رستم داستان
 «بفرمود تا رخش را زین کنند
 دلبران کشیدند از دل غریبو
 پوشید رستم سلیح نبرد
 بسازو درافکنند پیچان کنند
 به پشت سرش زابلستانیان
 که ناله زدامان آن پهن دشت
 گرفته بگف نیزه ای چون عصا
 دستون کرد چپراوخم کرد راست
 بود نعره گای نامور پهلوان
 تو آئی که از يك گس رنجه ای
 تهمتن بر آشت گای نامدار
 منم آنکه بگذشتم از هفتخوان
 منم آنکه با يك تکان شدید
 منم آنکه با تیغ چون آفتاب
 منم آنکه با نیزه از پشت زین
 منم آنکه در عرصه کارزار
 جو خود راه نوديك من کردلوس
 تو بر نحو گهستی چه آورده ای ؟

«عصائی» بپاسخ دهن باز کرد
 بگفتا منم آنکه در کارزار
 تو بگذشتی از هفتخوان ای جوان
 یکی خوان وعده یکی خوان حرف
 یکی خوان آب و یکی خوان نان
 نبرده است یکتی ز نوع بشر
 ببردی تو «دیو سفید» از عیان
 درین دوره چون توبت من رسید
 تو با تیغ نیز ای جهان پهلوان
 ندانی که باشد درین بوم و بر
 چو در جنبش آید زبانی چنین

تهمتن چو بشنید این داستان
 فرو کرد شمشیر خود در غلاف
 شنیدم که میرفت لرزان چوید
 «همی گفت و از هول جان مودیده»
 «که جانی که او هست ، من کیستم ؟»
 «گر او هست حقا که من نیستم !»

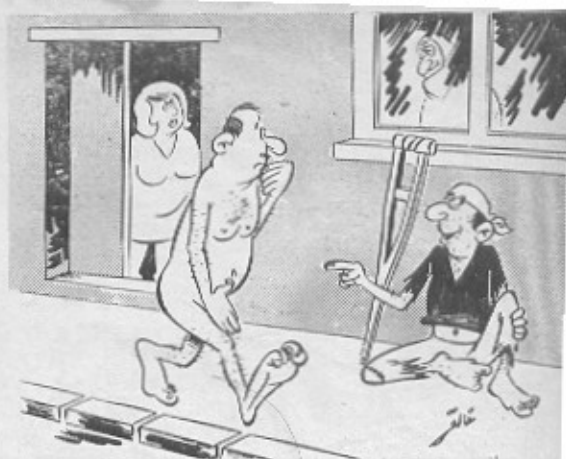


« يك مفسر آمريكائى گفت : جهان اشتهاى خود را
براي جنگهاى بزرگ از دست داده است » - جرايد
- منكه خيال نميكنم با اين يلقه سير بشه !

« سربازان آمريكائى ، ويتنام جنوبى
را تخليه ميكنند . » - جرايد
« ابوتياره »

ميروى

« حال كه تنها شده ام ميروى
غرق تنها شده ام ميروى »
حال كه در پيش و پست كننگها
خسته و دولا شده ام ميروى
حال كه در عالم بيقرى
شهره دنيا شده ام ميروى
حال كه از ترس قنق چريك
كوچك و رسوا شده ام ميروى
حال كه در تبلى و بيخودى
غميوه صفت و ا شده ام ميروى
حال كه با توشن خستيم
سوژه كاكا شده ام ميروى



بردى همة ثروتش را به زنت بخشيد
زنت او را از خانه بيرون كرد
گدا به مرد - ناراحت نباش ! پيا بشين جاى من ، به ماهه
ميروى سرخوئه اولت .

براي « شوفازا نترال » به محفل خانوادگي
ماگرمي و حرارت ميبخشد.
با تشكر از ارسال مراتب توفيق -
مشتريك بخ كرده شما از فلاتد :
مسعود نيك بخت

* آقاى شاهرخ - ص دانشجوى
دانشكده ادبيات نوشته : چند هفته پيش
در « مسابقه جوكا گويي بين هنرمندان »
در برنامه « جمعه شو » ي تلوزيون عارف
ويگن و گوگوش سدا لطيفه يا بقول
خودشون « جوكا !! » گفتند و ويگن برنده
شد ولي من لطيفه هاى را كه دونفر اول
گفتند قبل از توفيق خوانده بودم و فقط
مال گوگوش تكرارى نبود كه او هم پراى
خندانند ديگران پدرش را مسخره كرد !
شاهرخ خان : علت اينكه ويگن
برنده شد و عارف برنده نشد اينكه
ويگن خودش خواننده توفيقه هاى عارف
رققاش توفيق رو ميخوان براش تعريف
ميكنن !! لذا دو ذهن كه گشت بسا پييه
لطيفه لوس تر ميشه !

* خانم مهري صابر فر از ازشيراز
از ما ايراد گرفتن كه : آقا ممولى ! چرا
در مقدمه سابقه كو تا بهترين لطيفه مينويسين
با جايزه يكال اشتراك « مجاني » توفيق ؟
خوب معلومه كه جايزه حتماً مجانيه ديگه ...
مهري خانوم جون ، ما در عصر
بد بيني زندگي ميكنيم ، در عصرى كه مردم
از بس گول مارهاى خوش خط و خال رو
خورده ان از ريسون سياه و سفيد هم بترسن
و علت اينكه ما اينطور مينويسيم اينكه
ممکن بود عده اى فكر كنن ما يكال
اشتر اك توفيق به برنده مسابقه ميديم ،
بعد پولش را ازش ميگيريم !!

* يك موضوع رو كه ممولى بايد
براي اطلاع همه فرستندگان شعر و مطلب
و كارتون براي توفيق بنويه اينكه كه
آثار ارسالي اولها هم در « توفيق » چاپ
ميشه ، هم در « توفيق ماهانه » چاپ ميشه ،
و هم در « سالنامه توفيق » و در نتيجه براي
چاپ « آثار خوب » ما نه تنها جاكم نداريم
بلكه زياد هم داريم .

ضمناً ايندسته از همكارهاى توفيق
اگر در « توفيق » آثارشو نو نريدند فكر
تكن چاپ نشده ، ماهنامه و سالنامه رو هم
بخون ، مطمئن باشن اگر خوب باشه



ممولى براي همه بچه هاى خوب نو اين چله
زمنوني كسي گرم و نرم آرزو ميكنه !
* آقاى محمود داوود آورى از
زنجان نوشته هميشه سرماي زمستون زنجان
مثل عده زياد ديگه اى از شهرهاى ايران
« پدر در آ » است و سوال كرده بنظر تو
باچه چيزى آرزو تر و بهتر ميشه آدم در
مقابل اين سرماي كشنده خودش و محفل شو
گرم كنو مهمتر از اون اينكه : « دلگرم »
باشه !!

والله بنظر مخلص شما « دكتر ممولى »
آدم يا خيلي چيزها ميتونه خودشو گرم
بكنه ولي چيزى كه مشكل دست ميادون
چيزيه كه آدم بتونه با اون « دلگرم » بشه
يا محفلشو گرم بكنه ...
... ولي اى اين كار ممولى « توفيق »
كاكارو پيشهاد ميكنه كه بهترين و در ضمن
آرزو ترينش .
باور نميكني نامه يكي از مشتريكين
بخ زده مارو كه از حوالى قطب شمال نوشته
بخون :

« توفيق عزيز
شهر سامبو :
۱۹۶۹ ر ۱۲ ر ۱۹
سرماي عجيب فلاتد براي شما باور
كردني نيست . من اكنون دوروز است كه
به فلاتد رسيده ام و درجه هوا از ۱۰
درجه زير صفر به ۳۰ درجه زير صفر
رسيده است . گرچه سرماي واقعي در ماه
آينده شروع مي شود جرات بيرون رفتن
از منزل را ندارم و خانم من كه اهل
فلاتد است و هر دو از ايران به فلاتد
آمده ايم بو حشت افتاده استم . خدا بدار
من بوسه كه نميدانم در اين سرماي وحشتناك
قطعي چه كار ميشود كرد ، اما بزرگترين
دلخوشي من در اين روزهاى سرد ، مطالب

« بزرگترين كشتي نفتكش جهان غرق شد » كيان

سر نفت ما سلامت

« بزرگترين كشتي نفتكش جهان غرق شد » كيان

سر نفت ماست هر جا ، جلسات و گفتگوئي
چوبه شوق هر كه خواهد تر از آن كند گلوئي
ببرد يكي ز كشتي ، دگري ز راه لوله
سر بردنش هميشه ، بكنند هاى وهوئي
همه هست آرزويش كه رسد به كان نفتي
چه شود اگر عمو سام ، برسد به آرزوئي ؟
زمن اين پيام بر گو ، به جناب شيخ جامبول !
بكف آرز جام نفتي ، بشين كنار جوئي
چه غم از كه كشتي تو ، شده غرق توى دريا
« سر نفت ما سلامت ، شكند اگر سبويي » !



« دزنبور »

توپ داريم تا توپ !

« وارفته وشل همچون سوپ
زيمخت ورزشي دست بكش
اي بي خبر از تكامل ميني توپ
چون ريخته دور و بر تو اينهمه توپ ! »

علت و معلول

« ... بالارفتن سطح بهداشت عمومي ، كشتي هاى خانوادگي و طول عمر
را ، در افزايش بيماريهاى رواني تاثير داره »
« انستيتو اعصاب و روان »
اگر بالارفتن سطح بهداشت عمومي در افزايش بيماريهاى رواني تاثير داشته
به بطور قطع مسئله خانه سازي ، براي كارگران و انصاف شدن حقوق كارمندان (!)
امفالت خيابانها و شوسه شدن جاده ها و ارزاني ب حساب مايحتاج عمومي و توليد
براي بكاران نيز آدم را ديوانه ميكند و حرفي درش نيست !



از اهم اخبار جراید در هفته گذشته یکی هم این بود که وزارت «تولیدات کشاورزی» میخواهد گوشت بدون چربی و بدون استخوان از استرالیا «خریداری» کند!

البته خوانندگان عزیز از قرائت این مطلب که وزارت «تولیدات» میخواهد گوشت از استرالیا «خریداری» کند نباید دچار تعجب بشوند چون در فرهنگ «مدن» «تولید» بمعنی «خریداری آمده» است نه بوجود آوردن!

واتزه خریداری کردن هم بوجود آوردن یا تولید کردن است! چون بهر صورت بالاخره گوشتی باید بوجود بیاید حال چه از طریق پرورش دام، و چه از طریق دریافت «وام» صدور از زو خرید گوشت! «باستانی کار»



فرماندهی آمریکا در ویتنام اخبار خوشایند راسنور میکند - جراید

افسر آمریکایی - قربان امروز ۲۵۰ نفر کشته دادیم. فرمانده آمریکایی - هیچ خوشم نیومد، تو گزارش بنویس دوتا و نصفی!

«انگلستان به حمایت از اعراب برخاست» - اطلاعات



«خرج براون»

تسبیح میاندازد!

توفیق:

مژدگانی که غریبه عاید شد...

عابدو زاهد و مسلمانا!!

تمبر یادگاری

این تمبر بازی هم، مثل آفلو آنرا بصورت «همه گیر» درآمده. چون روز بروز به تعداد تمبر بازان اضافه میشود. تا اینجا قضیه، استقبال از يك کار ذوقی است و نه تنها مانعی ندارد، بلکه در مقابل سرگرمی های این دوره و زمانه خیلی هم خوب و بی ضرر است. منتها وزارت پست و تیلفراف که علاقه جماعت را به تمبر بازی دیده، برای هر اتفاقی هر قدر هم کوچک و پیش پا افتاده باشد بلافاصله یکسری تمبر یادگاری انتشار میدهد.

فی المثل تا امریکایی ها آپولو میفرستند بالا، پستخانه خودمان هم برای اینکه از قافله عقب نیفتد بلافاصله یکسری تمبر یادگاری آپولو انتشار میدهد تا خبر گزارها خبر دادند توی سفینه آپولو پر از گرد و خاک شده پستخانه با بلافاصله تمبر مخصوص گرد و خاک آپولو! منتشر می کند. اگر هم چند روزی در جهان اتفاقی رخ ندهد لابد پستخانه یکسری تمبر یادگاری انتشار خواهد داد مربوط به: بی سرو صدا بودن جهان در چند روز گذشته!

مبارزه با ترخیم

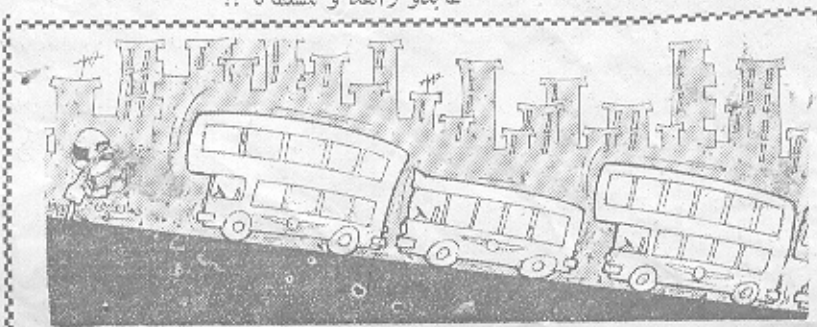
در هفته ای که گذشت وزارت بهتاری تصمیم گرفت که برنامه مبارزه با «ترخیم» را هرچه زودتر شروع کند.

بموازات اخذ این تصمیم از طرف وزارت بهتاری، شرکت زائد نیز تصمیم گرفت برنامه مبارزه با «ترخیم» را آغاز کند و صف های مترخیم اتوبوس را از بین ببرد به همین علت نیز در مقام تغییر خطوط، برآمد و مردم اتوبوس سوار که به وضع خطوط جدید آشنائی نداشتند از تشکیل دادن صف خودداری نموده پیاده بدنبال کار خود رفتند و بدین ترتیب مبارزه با «ترخیم» در مقابل مبارزه با «ترخیم» زودتر عملی شد!

«صدضربه»

نصیحت!

در یکی از محافل هنری بین خانم «بلاجه» و «دوگوش!» «بگوگوگو» شد. خانم دلکش که حاضر بود دوگوش را کنار کشید و گفت: دختر جون، احترام خانوم بلاجه را نگه داشته باش هرچی باشه دوتا شوهر بیشتر از تو عوض کرده!



«در پارک وی نیروی سحر آمیزی اتومبیلها را بالا میکشد!» - از اخبار چا خالی جراید

بدون شرح!

امکان عمر زیاد!

اظهار نظر پزشکان در مورد سن پیر مردی که مدعی است صد و هشتاد سال از عمرش میگذرد همچنان در جراید ادامه دارد. بخش پزشکی توفیق نیز برای آنکه در این مورد مطلبی تهیه کرده باشد با آقای دکتر حسن ویزیتیان تماس گرفت و نظر ایشان را درباره ۱۸۰ سال سن پیر مرد مورد بحث جویا شد آقای دکتر فرمودند:

برای يك انسان در کشور ما امکان ۲۰۰ سال عمر هست مشروط بر اینکه در تمام مدت عمرش بقرض اینکه شدیداً مریض نشود و رو بقبله هم بیافتد به «دکتر» مراجعه نکند و از «داروهای رایج» استفاده ننماید!

«شکرش»

ستاره

این نکته هنری را برویجه های کاکا از زبان «فرروزان» ساخته اند: اگر دختری جلوی مرد بیگانه ای بخت بشود یا روی پایش بنشیند یا باو ماچ بدهد، اسش را می گذارند «بدکاره» ولی اگر همین کارها را جلوی دوربین سینما بکند به او می گویند «ستاره»! «برع چقدر»

« آماری که بدست آمده نشان میدهد که تهرانیها
گوشت مغز ران را بیشتر دوست دارند » - جراید

بدون شرح



« بدنبال ربوده شدن ۵ ناوچه فرانسوی توسط اسرائیل، يك دستگاه رادار
مصر و ۲۱ تبعه لبنان نیز وسیله افراد اسرائیلی ربوده شدند. »
اکبری - اصغری، کفشها تو بذار زیر سرت بخواب به وقت بلند میشی
می بینی نیست !

